

۵. عسرویسر

در مورد جریان قیام و مبارزات حضرت که با سختی‌هایی همراه و توأم است (ص ۶۸ و...) با این مطلب که «سهل الله له كل عسر؛ خداوند هر امری را برایش آسان می‌سازد» (ص ۸۲) تحلیلی برای رفع ذهنیت تناقض موجود ارائه نشده است.

۶. سیره حضرت

از سویی سیره حضرت را مطابق سیره حضرت رسول ﷺ معرفی می‌نماید (ص ۳۶) و از سوی دیگر، عدم آن را مطرح می‌سازد (ص ۸۶) بدون ارائه هیچ تحلیل و راه جمعی.

۷. تخطئه بیته

در بحث قضاوت، روش قضاوت قبل از ظهور که مبتنی بر بیته و... است را تخطئه می‌کند [همان روش رسول خدا ﷺ و ائمه علیهم السلام پیش از حضرت حجة (عج)]

۸. قضاوت

بدون هیچ دلیلی، قضاوتی که مبتنی بر شناخت سیمای مجرمان و مختص به امام زمان ﷺ است، را به تمام یاران عمومیت می‌بخشد. (صفحه ۶۶)

۹. توحید و عدالت

از سویی دغدغه اصلی حضرت را عدالت می‌داند نه توحید، بدین استدلال که مردم با توجه به هدایت‌های پیامبران و... مشکل توحیدی ندارند (ص ۲۳) لیک از سویی دیگر اختلافات و انحرافات عمده‌ای در توحید، قایل بوده و آن را تحریف شده‌ای می‌داند که به دست حضرت تصحیح می‌گردد (ص ۹۷).

۱۰. رجعت

چون یاران حضرت مطرح می‌شود، اشاره‌ای به رجعت نمی‌گردد.

۳. وحدت عقیدتی

در این کتاب، «وحدت عقیدتی و مرامی» زیاد مطرح شده و بخشی بدان اختصاص یافته است. لیکن این سخن مبتنی بر پیش فرضی است که پیش فرض و نتیجه هر دو مخدوش است.

پیش فرض این است که: «اختلاف در مبانی جهان بینی، موجب ناسازگاری انسان در محیط اجتماعی است». «تنوع و چندگانگی در مرامها و ایدئولوژیها، زمینه ساز اختلافات و تضادها و برخوردهای دشوار در زیست اجتماعی است».^۸ نتیجه آن که باید وحدت عقیدتی و مرامی حاکم شود و زمان ظهور، ظرف تحقق چنین امری است. (ایدئولوژیها یگانه می شوند).^۹

در پاسخ گفتنی است: اولاً کلیت مقدمه و پیش فرض صحیح نیست؛ زیرا هرچند یکی از عوامل ناسازگاری، اختلافات جهان بینی است؛ اما این عامل، علت تامه نیست و بر این مطلب، نویسنده نیز معترف است که «تنوع و چندگانگی زمینه ساز است»؛ اما گفتنی است، در همان زمینه سازی نیز، علت تامه و منحصره نیست. در واقع میان اختلاف در مبانی جهان بینی، تنوع و چندگانگی در ایدئولوژی و مرام با ناسازگاری محیط اجتماعی، ملازمه نیست. گرچه در بسیاری از موارد، چنین اختلافاتی به ناسازگاری می انجامد.

دوم این که نتیجه دچار اشکال و نقد جدی است. براساس چه دلیلی، می توان گفت که تمام ایدئولوژیها در عصر ظهور یگانه می شود (جدای از این که ممکن است، راه حل اختلافات و تنازعات اجتماعی، صرفاً وحدت عقیده نباشد). آنچه مسلم است در آن عصر، نظام رسمی، دین، مذهب و اعتقاد حاکم، شیعه است؛ ولی این به معنای نفی ایدئولوژیها و مکاتب دیگر نیست.

مؤید سخن ما، آیات قرآن است که به صراحت، بقای یهود و مسیحیت را تا قیامت، اعلان می دارد: ﴿فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾.^{۱۰}

- سیره رسول گرامی اسلام ﷺ و امیرالمؤمنین علیؑ نیز مؤید این است؛ زیرا در نظام



اسلامی آن بزرگواران، یهودیان و مسیحیان، به عنوان اقلیت دینی^{۱۱} زندگی می‌کردند و دارای حقوق شهروندی بودند. (البته مشمول قوانین خاصی چون جزیه و... بودند).

۴. روحانیت

در مورد روحانیت هم، به خوبی تفکیک صورت نگرفته و سره از ناسره تمییز داده نشده است. در بحث از بدعت‌ها و انحرافات، فراموش شده^{۱۲} که، رسالت دین، بر دوش عالمان راستین بوده است و آنان همواره دین را از تحریف و گزند بدعت گذاران حفظ کرده‌اند. اهل بیت علیهم‌السلام، دیگران را به پیروی از عالمان و فقها، فراخوانده و اطاعت آنان را اطاعت خویش و مخالفت با آنان را مخالفت خود قلمداد کرده‌اند. آنان ناخدای این کشتی در این دریای پر تلاطم‌اند و همواره در مقابل جریانات انحرافی - چه از ناحیه اندک عالم نمایان و چه دیگران - قد علم کرده و مال و جان و آبروها در کف ایثار نهاده‌اند.

به نظر می‌رسد نایینی‌ها، میرزای شیرازی‌ها، مدرّس‌ها، خمینی‌ها و... فراموش شده‌اند و یا آن قدر کم‌رنگ یا بی‌رنگ مطرح شده‌اند که گویا از یاد رفته‌اند. نویسنده، گاهی با عباراتی تند و به تعبیر خودش «در سایه شمشیر»، انحرافات دین را در تفسیر عالمان دانسته، بدون ارائه هیچ مدرکی، مشکلات را به سکوت آنان بر می‌گرداند^{۱۳} و مجاهدت‌ها و مبارزات آنان را متذکر نمی‌شود.

در جایی دیگر، احکام رایج را همخوانی و همگام با فرادستان و نیز همه یا بیشتر متولیان احکام را ناخودآگاه به دنیازدگی و بی‌تقوایی متهم می‌کند. ایشان^{۱۴} آورده است: «احکام دین به سود طبقات مرفّه و زیان محرومان و فرودستان توجیه می‌شود».

در جای دیگر، بدون ارائه هیچ تحلیلی جامع و مانع، تفسیر، حدیث، فقه و مبانی دین‌شناسی رایج را تفسیر به رأی می‌نمایاند.^{۱۵}

البته طبیعی است که نویسنده محترم بفرماید: «در صفحاتی از کتاب^{۱۶}، واژه عالم نمایان را نیز به کار برده است؛ ولی پاسخ این است که این اشاره کوتاه، در میان آن هجوم‌ها و فریادها، به چشم نمی‌آید. از این رو شایسته بود آن بزرگوار به طور صریح، سره را از



ناسره، حق را از باطل و روحانی را از روحانی نما جدا می‌کرد. گفتنی است، تعبیری هم که در بعضی روایات، راجع به برخی علماء آمده، مطلق علماست، نه فقط علمای شیعی و یا فقط روحانیان.

۵. ضدیت با سرمایه و مالکیت

نویسنده با اندک بهانه‌ای، به سرمایه‌داری حمله کرده، با افراط در این مسأله و استناد به برخی روایات (!)، مالکیت خصوصی را نیز مورد هجوم قرار می‌دهد^{۱۷} با آن که، این سخن و برداشت، بس خطا و نادرست است.

یکم: به صرف چند روایت - بر فرضی که مؤید مدعای نویسنده باشد - نمی‌توان آیات و روایاتی را که دال بر مالکیت است، نادیده گرفت؛ مثلاً:

﴿لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالِكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ﴾.^{۱۸} ﴿وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ﴾.^{۱۹} «و حرمة مال المسلم كحرمة دمه».^{۲۰}

دوم: سیره پیامبر ﷺ و ائمه علیهم‌السلام، مبتنی بر پذیرش و احترام به مالکیت شخصی افراد بوده است.

سوم: بزرگان، عالمان و اندیشمندان شیعه و سنی آن را پذیرفته‌اند؛ حتی فقیهان قاعده فقهی دارند که از روایت مرسله نبوی «الناس مسلطون علی اموالهم» - که با عمل اصحاب جبران شده -، گرفته شده است.^{۲۱}

چهارم: مالکیت شخصی امری غریزی و فطری است؛ انسان خود را نسبت به دسترنج خویش سزاوارتر می‌داند؛ حتی در حیوانات نیز این روحیه حکم فرما است؛ زیرا هر حیوانی خود را به شکار خویش اولی می‌داند و مزاحمت دیگری را با چنگ و دندان دفع می‌کند.^{۲۲}

پنجم: تجربه بشری و پیامدهای نفی مالکیت خصوصی دلیل دیگری بر این امر است. نفی مالکیت خصوصی، نتیجه‌ای جز گسترش سستی، تنبلی، یأس و ناامیدی در مردم و کم‌کاری چیزی ندارد؛ به همین جهت کشورهای سوسیالیستی نتوانسته‌اند، اقتصاد



شکوفایی بیابند.

پس روشن می‌شود که مالکیت خصوصی در اسلام معتبر است؛ البته نه به معنای سرمایه‌داری که در آن تنها مالکیت خصوصی اصل باشد. اسلام به مالکیت دولتی و عمومی نیز قائل است؛ اما نه به معنای سوسیالیستی که مالکیت اشتراکی اصل عمومی باشد. مالکیت اسلام، مالکیتی مختلط است.^{۲۳}

گفتنی است که آن چه در اسلام به نام «انفال» (مالکیت دولتی) و «اراضی مفتوحه عنوة» (سرزمین‌هایی که با جنگ به دست آمده) و مالکیت‌های عمومی، مطرح است که در اختیار پیامبر ﷺ و امام علیؑ می‌باشد، به معنای این نیست که اموال شخصی و خصوصی آنان محسوب شود؛ بلکه بدین جهت در اختیار آنان قرار دارد که رهبری امت و جامعه را بر عهده دارند.

امام هادیؑ در روایتی، اموالی را که از پدر خود به ارث مانده است به دو نوع قسمت می‌کند و می‌فرماید: اموالی که مربوط به شخص پدرم امام محمد تقیؑ بوده است. این اموال باید میان وارثان امام تقسیم گردد؛ اما اموالی که مربوط به امامت و رهبری است، از آن من است که عهده دار مقام رهبری می‌باشم.^{۲۴} «ما کان لأبی بسبب الامامة فهو لی و ما کان غیر ذلک فهو میراث علی کتاب الله و سنة نبیّه».^{۲۵}

امام صادقؑ درباره «مفتوح العنوة» می‌فرماید: «این اموال متعلق به همه مسلمانان است. مسلمانان امروز و کسانی که از این پس به امت اسلامی ملحق می‌شوند و هنوز به دنیا نیامده‌اند».^{۲۶} قال علیؑ: هو لمن المسلمین لمن هو الیوم و لجمیع یدخل فی الاسلام بعد الیوم و لمن لم یخلق بعد».^{۲۷}

با این توضیحات، می‌توان گفت: مالکیتی که در روایات برای پیامبر و ائمه مطرح شده، مالکیتی در طول مالکیت‌های دیگر است، نه در عرض آنها و به معنای نفی مالکیت‌های دیگر.

قابل توجه است روایتی را که مؤلف در کتاب مطرح می‌سازد، جدای از اشتباه در ترجمه فلیوطن که به معنای آمادگی و تهیو است نه اطمینان، خوب مورد دقت واقع نشده



است، به نظر می‌رسد، آنچه بایستی در زمان ظهور برای آن آماده بود تا تحویل امام شود «طسقاها»؛ یا مالیات اموال است نه خود اموال، یعنی مالیات اموال، اگر در قبل ظهور اختیاری بود (و کسی به زور آن را از فرد نمی‌گرفت)، بعد از ظهور این آمادگی باید باشد که ممکن است، اخذ آن اجباری گردد و به زور آن را بگیرند.

۶. مهربانی

نویسنده محترم، گرچه در بعضی از بخش‌ها - به خصوص بخش ۱۸ (انتظار) - به مهربانی حضرت ولی عصر (عج) و رفتار ایشان با مؤمنان که اکثر افراد را تشکیل می‌دهند، پرداخته است؛ لکن در کنار مباحث قاطعیت، جنگ، شمشیر و...؛ و شدت لازم و ضروری حضرت با دشمنان، مهربانی و رأفت امام جای بحث بیشتری داشت. گفتنی است که شمشیر و جنگ اهل بیت علیهم‌السلام، چون چاقوی جراحی، برگرفته از محبت آنان است:
طیبٌ دَوَّارٌ بَطْبُهُ، قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ وَاحْمَى (امضی) مَوَاسِمَهُ يَضَعُ ذَلِكَ حَيْثُ الْحَاجَةُ إِلَيْهِ مِنْ قُلُوبِ عُمَى وَ آذَانِ صُمَّ وَ أَلْسِنَةٍ بَكُمْ مَتَّبِعَ بَدَوَائِهِ مَوَاضِعَ الْغَفْلَةِ وَ مَوَاطِنَ الْحَيْرَةِ؛^{۲۸} «او طیبی است سیار که با طب خویش، همواره به گردش می‌پردازد. مرهم‌هایش را به خوبی آماده ساخته است. حتی برای مواقع اضطرار و داغ کردن محل زخم‌ها، ابزارش را گذاشته است [تا در آن جا که مورد نیاز است قرار دهد] برای قلب‌های نابینا، گوش‌های کر و زبان‌های گنگ. با داروی خود، در جست و جوی بیماران فراموش شده و سرگردان است.»

۷. عدم تبویب مناسب

اگر تأخر بخش ۱۸ (انتظار) از اقدامات حضرت، توجیه منطقی داشته باشد؛ ذکر بخش ۱۵ (اصول بیعت) - که در آغاز تشکیل حکومت و ابتدای قیام است -، پس از ذکر بسیاری از اقدامات حکومتی، جای مناسبی ندارد. در هر حال ارائه مبنایی برای تبویب براساس سیر منطقی و عقلایی، اهمیت حوادث، سیر زمانی و یا... لازم می‌نمود.
برخی از بخش‌ها نیز دارای نظم منطقی نبوده یا درهم مطرح شده است؛ مانند بخش اول که بهتر بود بدین صورت مرتب می‌شد: تعریف، علل، آثار و...



۸. عدم بررسی سندی روایات

بررسی سندی روایات، در این کتاب کمتر مورد توجه واقع شده است. این گونه نوشته‌ها و استفاده از روایات، گاهی مشی اخباری‌ها را تداعی می‌کند و از نتایج آن، استفاده از اخبار ضعیف و یا جعلی و بی‌اساس است. به عنوان نمونه روایت ذیل^{۲۹}، جدای از مشکل دلالتی، به تصریح تمام ارباب رجال، غیر قابل اعتماد است: «عدة من اصحابنا عن احمد بن ابی عبدا... بن ابیه عن ابی البختری رفعه قال: قال رسول الله ﷺ اللهم بارک لنا فی الخبز و لا تفرق بیننا و بینه، فلولا الخبز ما صلینا و لاصمنا و لا اذینا فرائض ربنا...»

ابوالبختری، به نقل نجاشی و کشی در کتاب «رجال» و شیخ در «فهرست» و علامه در «خلاصه»، کذاب، قاضی عامی مذهب، ضعیف و از دروغ‌گوترین مردم است و هیچ یک از روایات او قابل اعتماد نیست.

۹. استفاده از منابع غیر مرجع

جدای از آن که استنادات کتاب فقط به منابع شیعی است (گرچه برخی از تحلیل‌ها نیز مستند نیست) و از منابع اهل سنت هیچ استفاده نشده است؛ وفور منابع غیر مرجع و دست‌چندم در کتاب، جلوه‌ای خاص دارد.

البته گفتنی است توضیح ارجاعاتی هم که داده شده، ناقص است. نام مؤلف کتاب و دیگر مواردی که لازم است ذکر شود، نیامده است. برای تأیید مطالب بالا، ذکر صفحات ۲۷، ۸۰، ۱۲۳، ۲۲۶، ۲۵۲، ۲۹۰ و... کافی است.

۱۰. عدم دقت در نقل

۱. در صفحات ۴۷ و ۱۱۴ روایتی ذکر می‌شود هر دو از بحار ج ۵۲، ص ۲۲۴ ولی تفاوت دارند در اولی «عبداً» است و در آخر روایت «حتى يملأ الارض عدلاً» و در روایت دوم «عبداً مسلماً» - و در آخر «حتى يملأ الارض قسطاً و عدلاً» است.



۲. صفحه ۱۱۳: فی امتی المهدی ذکر نموده‌اند ارجاع به بحار، ج ۵۱، ص ۷۸ در حالی که اصل روایت بحار یكون من امتی المهدی است (گرچه ترجمه روایت نیز نادرست است).

۱۱. اشتباهات در ترجمه

نمونه:

صفحه	متن	نادرست	درست
۳۵	کما ملئت	پس از آن که از ستم... لبریز شده است	چنان که از ستم...
۳۶	کما ملئت	پس از آن که از ستم... لبریز شده است	چنان که از ستم...
۴۵-۴۷	فلایترک عبداً...	برده‌ای نمی‌ماند...	تذکر: اعراب و ترجمه‌ها ناسازگارند
۶۰-۶۱	یکون الدین کلّه لله	دین همه، دین خدا گردد	همه دین برای خدا گردد
۶۸	ثم مسح جبهته	[ترجمه نشده است]	آنگاه دست خویش بر پیشانی کشید
۷۴	لیعدنّ أحدکم	باید هر یک از شما... اسلحه تهیه کند	باید هر یک از شما... آماده باشد
۸۶	لا یستتیب أحداً	توبه کسی را نمی‌پذیرد	از کسی تقاضای توبه نمی‌کند
۹۵	یحیی میت الکتاب	نشان می‌دهد زنده کردن کتاب و... چیست	قوانین مرده کتاب و... را زنده می‌کند
۱۲۸	فلیوطن	اطمینان داشته باشد	مهیا و آماده باشد
۱۲۹	کنتم تکنزون	گنج‌هایی است که ذخیره کردند	گنج‌هایی است که شما ذخیره می‌کردید
۲۲۷	مساجد مصوره	نقش نگار دارد (آینه کاری، کاشی‌کاری و تزئینات دارد)	نقش‌نگار دارد [تذکر: مصادیق ذکر شده، استنباطی ناصحیح است]



۱۲. اشتباهات در اعراب

نمونه:

صفحه	نادرست	درست
۴۷	فلایترک عبداً الأ...	تذکر: اعراب از حیث فعل و فاعل، معلوم و مجهول و... ناسازگار است.
۶۸	لايُهریق	لايُهریق
۷۱	يُعطي قُوَّة	...قُوَّة
۷۲	مثل	مثل
۷۳	حتى يَتم اصحابه	...اصحابه
۷۳	عشرة	عشرة
۷۸	يقوم القائم	...القائم
۷۸	الأ السيف	الأ السيف
۱۰۴	غيرهم	غيرهم
۱۱۲	من الحق	من الحق
۱۱۴	حتى يملأ	حتى يملأ
۱۲۱	واتقوا	واتقوا
۱۲۳	تُخرج	تُخرج
۱۴۴	اهله	اهله
۱۵۵	يتواسون	يتواسون
۱۵۶	لم يُعطوا	لم يُعطوا

تذکر: ممکن است برخی از این اشکالات، اشتباهات چاپی باشد.

۱۳. اشکال‌های ویرایشی و نداشتن فهرست جامع (آیات، روایات و...)

نبود یک فهرست جامع (آیات، روایات و...)، برای کتابی که حدود ۳۰۰ حدیث در آن مورد استفاده قرار گرفته است، از کمبودهای اساسی به شمار می‌رود. هم چنین اشکال‌های ویرایشی فراوانی در این کتاب به چشم می‌خورد، به خصوص واژه‌هایی که جدا نویسی آن بدیهی است. «ان ارید الا الاصلاح ما استطعت»

انظر

نقد کتاب عصر زندگی



پی‌نوشت‌ها:

۱. شایان ذکر است این کتاب که چاپ اول آن سال ۱۳۷۱ بود، برای چهارمین بار، در سال ۱۳۸۰، توسط انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی قم، به زیور طبع آراسته شد.
۲. در این باره توضیح و نقدی است که بعداً خواهد آمد.
۳. گفتنی است از ذکر مفصل نویسی‌های کتاب و تکرار برخی مطالب که گاه برای خواننده ملال‌آور است، اغماض می‌کنیم.
۴. کهف (۱۸)، آیه ۱۰.
۵. اعراف (۷)، آیه ۱۵۷.
۶. شعراء (۲۶)، آیه ۱۴۶ - ۱۴۹.
۷. نهج البلاغه، خطبه ۲، فراز ۱۱.
۸. ص ۹۹ و ۱۰۰.
۹. ص ۲۰۱.
۱۰. مائده (۵)، آیه ۱۴ و با کمی تفاوت آیه ۶۴.
۱۱. بدیهی است این سخن به معنای تأیید پلورالیسم و تکثرگرایی یا قرائت‌های مختلف از دین نیست؛ چرا که در اینجا، سخن از حقانیت همه نیست. بلکه سخن این است که ممکن است دینی منسوخ هم باشد. اما در سایه حکومت اسلامی و شهروند جامعه اسلامی علوی و مهدوی باشد.
۱۲. صفحه ۹۰.
۱۳. ص ۱۴۷.
۱۴. ص ۲۳۹.
۱۵. ص ۱۷۹.
۱۶. ص ۹۳، ۹۴، ۹۶...
۱۷. ص ۱۲۸.
۱۸. نساء (۴)، آیه ۲۹.
۱۹. همان، آیه ۲.
۲۰. مسند احمد.
۲۱. مکارم شیرازی، ناصر؛ قواعد فقهیه، ج ۲، ص ۲۰.
۲۲. سبحانی، جعفر؛ سیمای اقتصاد اسلامی، ص ۷۸ - ۷۹.
۲۳. صدر، محمدباقر، اقتصاد ما، ترجمه محمد کاظم موسوی، ص ۳۵۶.
۲۴. سبحانی جعفر، سیمای اقتصاد اسلامی، ص ۵۵ - ۵۶.
۲۵. وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۳۷۴، باب ۱۲ از ابواب انفال، ح ۶.
۲۶. سیمای اقتصاد اسلامی، ص ۵۵ - ۵۶.
۲۷. وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۳۴۶، باب ۱۸ از ابواب احیاء و موات.
۲۸. وصف حضرت پیامبر ﷺ از زبان حضرت علی علیه السلام؛ نهج البلاغه، خ ۴، ص ۱۰۸، ترجمه محمد دشتی.
۲۹. ر.ک: ص ۲۳۳.

